



# زن و آزادی!

مطلب امروز را به بررسی تاریخی پدیده «کشف حجاب» در دوره رضامیرپنج اختصاص خواهیم داد، هر چند در آغاز می‌باید به صورتی بسیار شتابزده نگاهی به تحولات کشور در آستانه عقب‌نشینی مفتضحانه «جنبش سبز» در برابر اوباش بیت‌رهبری داشته باشیم.

از نخستین لحظاتی که میرحسین موسوی با تبلیغات و هیاهوی ویژه «خط امامی‌ها» پای به مسابقات مارگیری جمکران گذاشت، به شهادت



حمایت کردند، با دعوت ملت ایران به بیراهه امروز خود در دادگاه افکار عمومی با بی‌اعتباری و سرشکستگی رو در رو شده‌اند. البته از آنجا که این جناح‌ها اصولاً آبروئی ندارند که از دست بدهند، امروز فریاد «ادامه مبارزات با دیکتاتوری» سرداده‌اند! حکایت همان شیخی است که «پنجه را گز نمود و گفت وجب!»

تمامی مطالبی که طی هفت ماه گذشته در این وبلاگ منتشر کرده‌ایم هموطنان را از فروافتادن در دام این هیله جدید برحذر داشتیم. تحریم فعالانه انتخابات، و بهره‌گیری از شبکه‌های ایجاد شده توسط حکومت اسلامی برای به مقصد رساندن اهداف انسان‌محور، سکولار، دمکراتیک و آزادیخواهانه از همان روزها شعار اصلی ما بود، و امروز هم در حقانیت عملی، سیاسی و کارورزانه این اهداف هیچ تردیدی نداریم. به استنباط ما آنان که بجای بهره‌گیری از امکانات انتخابات و قرار دادن جوانان کشور در مسیر بهینه کردن روابط سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی پای در جانبداری از این و یا آن «نامزد انتخاباتی» گذاشته، نهایت امر در افتضاحات «پسانتخاباتی» نیز فعالانه از هیاهوسالاری‌ها

این حضرات گویا امروز علم غیب هم پیدا کرده‌اند، باید از آنان پرسید کدام ملت را می‌شناسید که با «استبداد» مبارزه نکرده؟ معلوم است که ملت ایران با مستبدان درگیر خواهد شد، ولی امروز دیگر شما جایی در صفوف آزادیخواهان ندارید. چرا که با فراهم آوردن زمینه تحکیم استبداد بر ملت ایران، مزورانه آزادی‌های مطلوب ملت را در بارگاه استعمار قربانی کردید. گفتیم، و امروز هم بازمی‌گوئیم که شرایط سیاست داخلی در ایران تغییر کرده و صداقت عمل در روابط سیاسی هر روز از روز پیش در میانه میدان کشور از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود؛ اگر دیروز صداقت نداشتید؛ و به صراحت دیدیم که نداشتید! حداقل درک و فهم و شعور لازم را داشته باشید که در این مسیر دیگر امکان حفظ موجودیت هم نخواهید داشت.

به صراحت می‌بینیم که ره‌آوردهای ننگین هیاهوسالاری «خط امامی‌ها» برای ملت ایران چیست. این هیاهوسالاری تمامی شبکه‌ای را که حکومت اسلامی برای برگزاری به اصطلاح «آبرومندانة» انتخابات در مسیر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوانان بالاجبار گشوده بود از هم فروپاشاند. و هیاهوسالاران بجای تبدیل این شبکه به ساختارهایی ماندگار در سطح جامعه و بهره‌گیری از آنان در راه عروج به مراحل بالاتر اجتماعی و سیاسی این امکان را برای دولت فراهم آوردند تا امروز با تکیه بر اوپاش‌گری میرحسین موسوی این ساختار را در ادبیات سیاسی خود «شبکه ضدانقلاب» معرفی کند! ضدانقلابی که دولت وابسته و دست‌نشانده احمدی‌نژاد در قالب «توجهات» حکومتی دست به سرکوب و فروپاشانی‌اش خواهد زد. خلاصه می‌گوئیم، دیکتاتوری برآمده از این «انتخابات»، برخلاف ادعای

دوستان واقعی حکومت اسلامی که همان «مخالف‌نماها» و «چپ‌نماها» باشند، نه نتیجه «دزدی آراء» و «تقلب» که برآیندی است از هیاهوئی که اینان با کمک دولت و محافل دیگر در سطح کشور به راه انداختند. ملت ایران این روند را به چشم دید و به صراحت با دقایق آن آشنا شد، و به عمل این شبکه‌مزدور قول می‌دهیم که عملکردشان در حافظه تاریخ محفوظ خواهد ماند.

اینک به یک بررسی بسیار شتابزده از رخداد ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ می‌پردازیم. در این روز رضامیر پنج با کشف حجاب از دختران و یکی از همسران‌اش در جلسه‌ای که در «دانشسرای عالی تهران» برگزار شده بود، سخن از کشف حجاب در ایران به میان آورد. این نخستین بار در تاریخ کشور است که دولت عملاً پای در حیطه تعیین پوشش برای ملت ایران می‌گذارد. و این عمل تبعاتی داشت که نمی‌توان آنرا در یک بررسی دقیق و تحلیلی «مثبت» تلقی کرد. در کمال تأسف عمل میرپنج و این تبعات، همانطور که به صراحت می‌دانیم همچون دیگر مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ایران معاصر در هاله‌ای از ابهام باقی مانده. بررسی علمی آن در مقام «تابو» قرار گرفته، و از همان روز کذا در دانشسرای عالی، دولت‌های متعدد سعی داشتند یا این عمل را تماماً مثبت ارزیابی کنند، و یا با تکیه بر قرآن و شرعیات آنرا «غیردینی» و ضداسلامی معرفی نمایند؛ کسی نمی‌گوید و مسلماً نخواهد گفت که دولت حق ندارد برای پوشش انسان‌ها در یک جامعه «تصمیم‌گیری» کند. اینکه «آزادی زن» در گرو یک تکه پارچه باشد، به همان اندازه تعجب‌آور می‌نماید که شنیدن ادعای «آزادی زن» از زبان علمای حوزه‌های شیعی مسلکان!

خلاصه می‌کنیم، آنچه در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ در ایران به وقوع پیوست یک تحرک سیاسی در بطن دولتی بود که تلاش داشت عملکرد خود را تداوم تحولات انقلاب مشروطه و خواست آزادیخواهان آن دوره بنمایاند. در گام‌های بعدی همین دولت می‌کوشید تا تحولاتی را که در سایه کودتای کلنل «آیرون‌ساید» در کشور به وجود آمده بود، با توسل به این نوع «عملیات» به انقلابات و تحولات گسترده‌ای مرتبط کند که در امپراتوری‌های روسیه تزاری و عثمانی تمامی ساختارهای توهمات فئودال را از هم فروپاشانده بود و زمینه‌ساز انفجارات سیاسی و اجتماعی در قفقاز و اروپای شرقی می‌شد. در مقام مقایسه با تحولات دوره ۲۲ بهمن ۵۷، کشف حجاب رضاخانی را می‌توان با تسخیر لانه جاسوسی از سوی اوپاش حکومت اسلامی به قیاس کشاند؛ کشف حجاب اهدافی را جستجو می‌کرد که در عمل بر زبان نمی‌آورد، هر چند طی سال‌های دراز، کشف حجاب نیز همچون «تسخیر لانه جاسوسی» تبدیل به یکی از بهترین «بهبانها» در توجیه فاشیسم حاکم شد. البته ما در بررسی مسئله کشف حجاب مسلماً از ارجاع به قرآن و شرعیات و عفت و کرامت، آداب و وضو و نماز و غیره اجتناب خواهیم کرد، چرا که این نوع «بررسی‌ها» فقط مختص آخوند جماعت و مخالف‌نمایان و «چپ‌نمایان» نانخور حوزه‌هاست.

رخداد ۱۷ دی‌ماه به هر چه می‌تواند شباهت داشته باشد، جز به «آزادی زن»! نخست باید دید در جامعه‌ای که مردان و زنان جملگی از هر گونه آزادی بیان و حقوق انسانی بی‌بهره بودند، اصولاً «الگوی آزادی» در چه چارچوبی می‌توانست از طرف حاکمیت به تعریف درآید؟ برخی تحلیلگران، با علم به آنچه در بالا آوردیم، بدون بررسی ارتباط اندام‌وار «آزادی» با اصل حق «انتخاب آزاد»، کشف حجاب را در چارچوب فراهم آوردن زمینه «حضور» هر چه گسترده‌تر زنان در جامعه بررسی می‌کنند! و

می‌بینیم که امروز نیز در ادبیات حکومت اسلامی هنوز سخن از «حضور زن» است، حضوری که جایگزین «حقوق» شده. به ادعای ایندسته از «تحلیل‌گران» کشف حجاب زنان را از اندورنی‌ها بیرون کشیده، روانه عمق جامعه کرد! می‌دانیم که چنین استدلالی از پایه غلط و بی‌اساس است.

آنچه به ساختار تفکر اجتماعی شکل می‌دهد به هیچ عنوان ظواهر و لباس و پوشش مردمان نیست؛ تفکر رایج اجتماعی بیش از آنچه بر ظواهر و پوشش‌ها تکیه کند از عمق و ریشه مسائل تأثیر می‌پذیرد. و کشف حجاب به شیوه‌ای که رضامیر پنج به آن متوسل شد فقط می‌تواند نوعی تهاجم دولتی بر علیه آزادی زن در انتخاب پوشش تلقی شود. از قضای روزگار در همان روزها شاهد بودیم که گذاشتن «کلاه پهلوی» و یا پوشیدن شورت‌هایی معروف به «شورت پهلوی» که از لباس «شورت‌های» انگلیسی در کشورهای خاورمیانه الهام گرفته بود نیز از جمله «الزامات» حکومتی معرفی می‌شد! می‌باید پوشیدن شورت پهلوی و یا گذاشتن کلاه پهلوی را هم حتماً «آزادی مردان» بخوانیم!

در دورانی که میرپنج با تکیه بر استبداد و حامیان انگلیسی‌اش در ایران خیمه‌شب‌بازی «آزادی» مردان و زنان و کودکان به راه انداخته بود، شاهد تحولات گسترده‌ای در کشورهای ترکیه و اتحاد شوروی نیز بودیم. تحولات در ترکیه توانست تا هم امروز، علیرغم نارسائی‌های فراوان و چشم‌گیر دوام بیاورد، و حتی سقوط اتحاد شوروی نیز

نتوانست بر تحولات اجتماعی‌ای که بلشویسم بر حاکمیت نظریهٔ فئودال روسیهٔ تزاری تحمیل کرده بود نقطهٔ پایان بگذارد. در نتیجه، اگر امروز پس از سه دهه تحمیل «حجاب اجباری» در کشورمان گروهی از «کشف حجاب» به شیوهٔ میرپنچ و اعمال وی «تجلیل» به عمل می‌آورند، می‌باید اذعان داشت که رفتارشان به هیچ عنوان قابل توجیه نیست.

میرپنچ‌ایسم به دلیل وابستگی عمیق و ساختاری خود به آخوندیسم - این مطلب را در «امیرکبیر و تشیع‌ها» به صورتی شتابزده بررسی کرده‌ایم - نه تنها نتوانست موجودیت خود را از گزند زمان محفوظ نگاه دارد، که جامعهٔ ایران را نیز در برابر آخوندیسم خونخوار بی‌دفاع رها کرد؛ زخم این نامردمی‌ها مسلماً برای دهه‌های طولانی بر پیکر ایرانیان باقی خواهد ماند.

«کشف حجاب» به شیوهٔ میرپنچی، صورت مسئله را به طور کلی «پاک» کرده بود! اینکه «زن» در چارچوب یک نگرش انسان‌محور دارای حقوق انسانی است و حاکم و مالک نهائی جسم و جان خود، با «کشف حجاب» به حاشیه رانده شد. در قالب این نگرش «چارواداری» زن دیگر حاکم بر جسم و جان خود نمی‌شد؛ دولت میرپنچی زن را «فتح» کرده بود! اینک میرپنچ به عنوان حاکم جسم و جان زن به وی دستور می‌داد که لباس «مادام بوواری» هم برتن کند! هر چند میان زن ایرانی، در مقام یک انسان ستم‌دیده و سرکوب شده با «مادام بوواری» در رمان «فلوهر» تفاوت بسیار وجود داشت. ولی تهاجم وحشیانهٔ میرپنچ به زنان در ایران، در واقع امتداد سیاست‌های استبدادی بر جامعهٔ نوپای پس از انقلاب مشروطه بود. در بطن تحولات انقلاب مشروطه جامعه تلاش داشت تا به صورت «گذار آرام» و پیوسته پای در مسیر آزادی بگذارد. «کشف حجاب» بر این روند نقطهٔ پایان گذاشت، و به این ترتیب پس از این

دوره سیاست‌گذاری‌های استبدادی از ابعاد «اجتماعی» نیز برخوردار شد. و این همان سیاست‌گذاری‌ای است که پس از کودتای ۲۲ بهمن ۵۷، به یک لات بی‌سروپا به نام روح‌الله خمینی اجازه داد تا با حمایت واشنگتن برای زن ایرانی تعیین تکلیف نیز بنماید! نتایج هولناک فاشیسم پهلوی بر سرنوشت زن ایرانی را امروز به صراحت می‌بینیم؛ آنان که نمی‌بینند شاید به کوری مصلحتی دچار شده باشند.

عوام‌الناس در ایران طی هزاره‌ها ثابت کرده‌اند که تمامی سعی خود را جهت همراهی صوری با «حاکمان» کشور صورت خواهند داد. این خصوصیتی است که مسلماً از منظر اخلاقی و فلسفی بسیار زشت و ناپسند شمرده می‌شود. چرا که جماعتی با چنین خصوصیت، در عمل فاقد اعتقاد عمیق و گستردهٔ ملی و بومی و زبانی و حتی دینی خواهد بود. ولی همین خصوصیت که آنقدرها هم قابل دفاع نیست، توانسته طی هزاره‌های طولانی «موجودیت» تاریخی کشور ایران را تضمین نماید! ایرانی با تکیه بر همین «خصوصیت» در تاریخ هزاره‌هایش از اسکندر مقدونی هلنی‌تر، از عرب سوسمارخوار مسلمان‌تر، از ترک آسیای مرکزی وحشی‌تر، و از مغول آدمکش دیوانه‌تر و سرمست‌تر بوده! و این خصوصیت همگام با اینترنت، ارتباطات، دیجیتالیزاسیون، جهانی‌شدن اقتصاد و ... امروز با ما پای به هزارهٔ سوم گذارده.

اینجاست که می‌باید با شناخت درست از «خصوصیات» عوام‌الناس در ایران راه بر گسترش نظریه‌های انسان‌محور در قلب جامعهٔ ایران گشود. دلیل وحشت حکومت‌های استعماری طی ۸۰ سال اخیر از گسترش فرهنگ سیاسی

غرب در ایران همین است. اگر می‌گوئیم «حکومت‌ها»، هیچ اشتباهی پیش نیامده. رضامیرپنج و آریامهر هم به اندازه حکومت اسلامی از غرب و گسترش فرهنگ سیاسی وحشت داشتند. چرا که اگر این دولت‌ها نانخور غرب هستند، اگر دست‌نشانده و تحت‌الحمایه‌اند، آنزمان که عوام‌الناس الگوهای حاکم بر جامعه ایران را همانطور که در عمل وجود دارد، از حاکمان واقعی، یعنی از غربی‌ها بگیرند مرگ دیکتاتوری در ایران فرا رسیده! یکی از دلائلی که طی سه دهه اخیر غرب مرتباً خود را «دشمن» حکومت اسلامی معرفی می‌کند، همین «نعل وارونه» و تبعات فرهنگی و اجتماعی‌ای است که این عملیات برای اقتصاد و امور مالی غرب به ارمغان می‌آورد. سرکوب ارتباطات، ایجاد راه‌بند در مسافرت ایرانیان مقیم آمریکا و اروپا به ایران، سانسور مستقیم مطبوعات و خصوصاً اینترنت در ایران، تشویق طبقات «مستفرتنگ» به مهاجرت از کشور و ... همگی ریشه در همین نکته پیش‌پا افتاده و «کوچک» دارد. می‌دانیم که دولت اسلامی همگام با واشنگتن این سیاست‌ها را بر ایرانیان تحمیل می‌کند.

بی‌دلیل نیست که رادیوفردا مجسمه «حجاب‌دار» ندا را به مجسمه «بی‌حجاب» وی ترجیح می‌دهد! و اگر ماه‌هاست که صفحات این «سایت خپررسانی» از ریش و پشم و روزه‌خوان پوشیده شده حتماً دلیلی دارد. غرب

با این ترفندها به عوام‌الناس در ایران وانمود می‌کند که چه در داخل و چه در خارج حاکمان واقعی همین «ریش‌پهن‌ها» هستند! در نتیجه شما نیز می‌باید در پروسه شبیه‌سازی، خود را به این «الگوها» نزدیک کنید.

اینجاست که «مخالفان واقعی»، و نه چپ‌نمایان و مخالف‌نمایان که از راست افراطی تا چپ‌افراطی را ظاهراً پوشش داده‌اند می‌باید راهی جهت خروج از این بحران بیابند. خلاصه کلام آزادی ملت‌ها که امروز به تأیید تمامی جامعه‌شناسان صاحب‌نظر فقط و فقط می‌تواند از آزادی «زن» آغاز شود، پدیده‌ای است بسیار پیچیده. ارتباط زیادی هم با پارچه و لباس و کلاه ندارد! کافی است که زن ایرانی در یک روند اجتماعی به تعالی فرهنگی رسیده از پرستش پدر و پدرسالاران دست بشوید؛ برای نیازها، عواطف، افق‌ها و تمایلات‌اش حسابی جداگانه و شخصی بکشاید، و به این مرحله از آگاهی نائل آید که حاکم نهائی بر پیکر، جان و مال او فقط شخص خود اوست. مخالفان واقعی حکومت آخوندی می‌باید تلاش‌های خود را بر تحقق این ارتقاء فرهنگی متمرکز کنند، نه بر پایه توجیه حجاب یا کشف حجاب!